

فلسفه تکلیف

از دیدگاه متکلمان عدلیه

(۱)



متکلمان عدلیه که اصل حسن و قبح عقلی را پذیرفته‌اند و آن را مبنای بسیاری از مسائل کلامی قرار داده‌اند، حسن و وجوب وحی و شریعت را نیز بر همان مبنا اثبات می‌کنند. این متکلمان در دو باب به این مسأله پرداخته‌اند: یکی در باب تکلیف، و دیگری در باب نبوت. در این نوشتار به تبیین دیدگاه آنان درباره حقیقت و فلسفه تکلیف می‌پردازیم. در این شماره فلسفه تکلیف در مذهب معتزله را مورد بررسی قرار می‌دهیم و به خواست خدا در شماره آینده به بررسی فلسفه تکلیف از دیدگاه متکلمان امامیه و نیز به فلسفه تکلیف و قلمروی شریعت می‌پردازیم.

مقدمه

دو مذهب کلامی معتزله و امامیه را «مذهب عدلیه» می‌نامند. این نامگذاری بدان جهت است که این دو مذهب کلامی، «عدل» را یکی از اصول مذهب خویش بشمار آورده‌اند. آنان با چنین موضعی خواسته‌اند انتقاد خود را نسبت به

اهل حدیث و اشعریه اظهار نمایند، زیرا آنان به حسن و قبح عقلی اعتقاد ندارند. یعنی برای افعال، فارغ از امر و نهی الهی، جهت حسن و قبح قایل نیستند، بر این اساس، معتقدند حسن و قبح افعال نسبت به اوامر و نواهی الهی جنبه پسینی دارد یعنی وجه حسن یا قبح هر فعل، از امر و نهی

متکلمان عدلیه در دو باب به این مسئله پرداخته‌اند، یکی در باب تکلیف، و دیگری در باب نبوت، در این نوشتار به تبیین دیدگاه آنان در باره حقیقت و فلسفه تکلیف می‌پردازیم و در پایان با توجه به دیدگاه آنان درباره فلسفه تکلیف، نظریه آنان درباره قلمروی شریعت را نیز بیان خواهیم کرد.

الف: فلسفه تکلیف در مذهب معتزله

مذهب کلامی معتزله، اگر چه یکی از مذاهب کلامی پیشتاز و نیرومند در دنیای اسلام بوده است، اما به دلیل يك سلسله عوامل اجتماعی و سیاسی که به غلبه ظاهرگرایی در حوزه تفکر دین در جهان اهل سنت انجامید، این مذهب کلامی در برابر دو رقیب سرسخت خود یعنی اهل حدیث (حنابله) و اشاعره شکست خورد و سرانجام طومار آن به عنوان يك مذهب کلامی رسمی درهم پیچیده شد؛ هر چند اندیشه‌های کلامی آن پیوسته مورد بحث و گفت و گوی متفکران و منتقدان مسلمان و غیر مسلمان بوده است، و جوهر تفکر

الهی انتزاع می‌شود، نه این که افعال، بدون در نظر گرفتن اوامر و نواهی خداوند، از ویژگی حسن یا قبح برخوردار باشند، و این که حسن و قبح ذاتی (یا واقعی) است که ملاک تعلق امر یا نهی خداوند به آنها می‌باشد، چیزی است که امامیه و معتزله به آن اعتقاد دارند. به اعتقاد متکلمان معتزله و امامیه، دیدگاه اهل حدیث و اشاعره، اعتقاد به عدل الهی را متزلزل می‌سازد، زیرا در این صورت ضابطه و مقیاسی غیر از امر و نهی الهی برای بازشناسی فعل عادلانه از غیر عادلانه وجود ندارد. حال، قبل از آن که وحی و نبوت ثابت شود، و بتوان به امر و نهی الهی دسترسی پیدا کرد، چگونه می‌توان درباره عادلانه بودن اصل نبوت و شریعت داوری کرد؟ بنابراین، تبیین منطقی و معقول عدل الهی در گروهی آن است که اصل حسن و قبح عقلی را پذیریم و عدل الهی را بر مبنای آن تفسیر نماییم. اگر چه عقل، معرفت تفصیلی به حسن و قبح افعال ندارد، ولی اصول و شالوده‌های آنها را می‌داند، و بر این اساس است که حسن و وجوب وحی و شریعت را اثبات می‌کند.

استفاده از کتاب‌های یاد شده، دیدگاه معتزله را در باره حقیقت و فلسفه تکلیف تبیین و بررسی می‌کنیم:

حقیقت تکلیف

عبدالجبار در دو کتاب «المغنی و المحيط» نخست نظریه ابوهاشم جبایی (متوفای ۳۲۴هـ) در بیان حقیقت تکلیف را نقل و بررسی کرده است. وی تعاریف زیر را از ابوهاشم که آنها را در آثار مختلف خود بیان کرده، بازگو کرده است:

۱. تکلیف عبارت است از اراده فعلی از مکلف که با کلفت و مشقت همراه است.

۲. تکلیف عبارت است از امر به کاری که دارای کلفت و مشقت است.

۳. تکلیف عبارت است از امر و اراده نسبت به چیزی که انجام آن برای مأمور (مکلف) مشقت و کلفت دارد. (۲)

عبدالجبار تعریف تکلیف به امر به انجام کاری که با مشقت و کلفت همراه

عقل‌گرایانه و نیز پاره‌ای از اندیشه‌های کلامی آنان در برخی از متفکران مسلمان عقل‌گرا (مانند شیخ محمد عبده) و پاره‌ای مذاهب کلامی در دنیای اهل سنت (مانند ماتریدیه)^(۱) نفوذ کرده و تداوم یافته است.

معتزله متکلمان برجسته و آثار کلامی مهمی داشته‌اند، اما متأسفانه اکثر این آثار در اثر حاکمیت قدرت‌هایی که از مخالفان فکری معتزله (حنابله و اشاعره) حمایت می‌کردند، از بین رفته است، ولی به صورت نقل قول‌های پراکنده در کتب کلامی دیگر مذاهب کلامی یا تفسیری - به ویژه آثار کلامی و تفسیری امامیه - موجود است. در این میان، تنها آثار کلامی برجای مانده از معتزله کتاب‌هایی است که از عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵هـ) باقی مانده و بخش‌های مهمی از آنها طبع و نشر گردیده است. کتاب‌های: «المغنی فی أبواب التوحید والعدل»، و «شرح الاصول الخمسة»، و «المحیط بالتکلیف» از آن جمله است. ما، در این جا با

۱. پیروان ابومنصور ماتریدی متوفای ۳۳۳هـ. ق، معمولاً مسلمانان حنفی، پیروی این مذهب کلامی‌اند.

۲. المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۱۱، ص ۲۹۳؛ المحيط بالتکلیف، ص ۱۱.

عبارت‌های مختلف ابوهاشم به دست می‌آید که وی حقیقت تکلیف را مرکب از اراده و امر دانسته است. بر این اساس تکلیف عبارت است از اراده آنچه با کلفت و مشقت همراه است با امر به آن. (۲) اما عبدالجبار، این تعریف را نپذیرفته و گفته است لازمه آن این است که اگر مولی اراده و خواست خود را در مورد انجام کاری به عبد خود اعلام کند، تکلیف نامیده نشود، در حالی که فهم متعارف جز این است. بدین جهت وی ترجیح داده است که حقیقت تکلیف همان اراده فعلی است که انجام آن برای مکلف با مشقت همراه است، و نقش امر در این باره جز اعلان اراده مزبور به مکلف نیست. (۳)

عبدالجبار، در جای دیگر یادآور شده است که خداوند دوگونه اراده دارد: یکی اراده تکوینی و دیگری اراده تکلیفی، اراده تکوینی خداوند منشأ پیدایش انسان به

است را نادرست دانسته و گفته است این تعریف تکالیف عقلی را شامل نمی‌شود، زیرا امر و نهی سخن ویژه‌ای است که فقط تکالیف شرعی (و حیانی) را شامل می‌شود، و شامل تکالیف عقلی نمی‌شود. (۱)

مقصود عبدالجبار این است که امر و نهی، فرمان و دستور خداوند است که توسط پیامبران به بشر ابلاغ می‌شود. و اثبات نبوت و وحی متوقف بر تکالیف عقلی مانند معرفت خداوند، علم، قدرت و حکمت الهی است. تا این که تکالیف عقلی اثبات نشود، وحی و نبوت قابل اثبات نخواهد بود، در نتیجه امر و نهی شرعی نسبت به این تکالیف عقلی معنا نخواهد داشت. مگر به صورت ارشادی که خارج از موضوع بحث است. آنچه مورد بحث است امر و نهی مسولوی است نه ارشادی.

به اعتقاد عبدالجبار از مجموع

۱. المحيط بالتکلیف، ص ۱۱.

۲. المغنی، ج ۱۱، ص ۲۹۳.

۳. ان الأولی ان التکلیف فی الحقیقه هو إرادة ما علی المکلف فیہ مشقة وإتما یذکر الأمر فی هذا الباب لأن ما به یعلم الإرادة فی الأظهر. ۴. المغنی، ج ۱۱، ص ۲۹۴-۲۹۵.

که خداوند فعل شاقی را به انسان شناساند و سپس به صورت جبری آن را از او بخواهد، در حالی که اختیار از شرایط اساسی تکلیف است. (۳)

با توجه به ملاحظات و مناقشات یاد شده، عبدالجبار حقیقت تکلیف را اعلام و شناساندن تکلیف کننده دانسته است که مکلف را آگاه می‌سازد که می‌تواند کاری را که به نفع او است انجام دهد یا کاری را که به زیان او است ترك کند، مشروط به این که فعل و ترك مزبور با مشقت همراه باشد و به مرز الجاء و اجبار نرسد. (۴) وی، آن گاه یادآور شده است که اعلام و شناساندن مزبور به دو صورت می‌تواند تحقق یابد: یکی به آفریدن معرفت در مکلف بدون کسب و تحصیل او (علم ضروری) و دیگری از طریق نصب کردن ادله و نشانه‌هایی که انسان می‌تواند به وسیله آنها به معرفت برسد (علم تحصیلی و اکتسابی). (۵)

گونه‌ای است که شایستگی تکلیف را دارد، یعنی از ویژگی عقل و اختیار و تمایلات غریزی برخوردار است، و اراده تکلیفی منشأ تکالیف (عقلی و شرعی) است. (۱)

وی، نظریه دیگری را در تعریف تکالیف نقل و نقد کرده است، و آن این است که تکلیف عبارت است از «اعلام المكلف فعلاً شاقاً و ارادته منه» (۲):

شناساندن فعلی که با مشقت همراه است به مکلف و اراده آن فعل از او. عبدالجبار در نقد این تعریف گفته است: این تعریف مواردی را که تعلق اراده به آنها متصور نیست، مسانند این که طلب خود را از دیگری مطالبه نکند، و همه تکلیف‌هایی را که از مقوله نفی و ترك می‌باشند، شامل نمی‌شود. (زیرا اراده به امر وجودی تعلق می‌گیرد نه به ترك و امر عدمی). گذشته از این، تعریف یاد شده موارد الجاء و اجبار را هم شامل می‌شود، زیرا می‌توان فرض کرد

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲ و ۳. المحيط بالتکلیف، ص ۱۱.

۴ و ۵. آنه اعلام المكلف ان علیه فی ان یفعل أو لا یفعل نفعاً أو ضرراً مع مشقة تلحقه بذلك، إذا لم تبلغ الحال به حد اللجوء (المحیط بالتکلیف، ص ۱۱).

است، نه صرف آگاه نمودن دیگری به این که وی آن کار را می‌پسندد، بنابراین، قوام تکلیف به اراده تکلیف کننده است.

۲. مشایخ کلام معتزله گفته‌اند: پسندیده نیست که خداوند کسی را مکلف سازد مگر آن که عقل او را کامل نموده و دلایل بیانگر تکلیف را در اختیار او قرار داده باشد. آنان آگاه ساختن مکلف را از شرایط حسن تکلیف دانسته‌اند، نه حقیقت تکلیف.

۳. از دیدگاه متکلمان عدلیه هرگاه خداوند مکلف را از فعل آگاه سازد و سایر شرایط تکلیف را نیز در او فراهم نماید، واجب است که او را تکلیف کند. از این جا روشن می‌شود که باید علاوه بر اعلام، چیزی وجود داشته باشد که تکلیف نامیده شود و متعلق وجوب گردد.

حاصل آن که: بین آگاه ساختن مکلف از فعل (اعلام) و قدرت دادن به او (اقدار) در این که حصول تکلیف متوقف بر آنهاست تفاوتی وجود ندارد، همان گونه که

عبدالجبار در کتاب «شرح الاصول الخمسه» نیز در تعریف تکلیف همین نظریه را برگزیده است. (۱) اما در کتاب «المغنی» این تعریف را نپذیرفته و نظریه اراده را برگزیده است. دلایل و شواهد وی بر نقد نظریه «اعلام» عبارتند از:

۱. در عرف عقلای بشر هرگاه کسی بداند که چیزی مطلوب دیگری است و آن را انجام دهد، گفته نمی‌شود که آن فرد او را به کلفت انداخته است، و حقیقت تکلیف صدق نمی‌کند، ولی اگر بداند که او آن چیز را اراده کرده است، هر چند امر هم نکند، تکلیف صدق می‌کند.

حاصل سخن عبدالجبار این است که تکلیف از يك سو قائم به تکلیف کننده است و از سوی دیگری به تکلیف شونده، صرف این که فردی در انجام کاری برای دیگری خود را به کلفت بیاندازد تکلیف صدق نخواهد کرد بلکه باید عنوان تکلیف کننده بر آن فرد منطبق گردد، و این عنوان منوط به اراده و خواست او در انجام آن فعل

نمی‌توان حقیقت تکلیف را قدرت بخشیدن بر انجام فعل دانست، نمی‌توان آن را آگاه ساختن از فعل دانست. بنابراین، حقیقت تکلیف همان اراده تکلیف کننده نسبت به فعل است.^(۱)

فلسفه تکلیف

تا این جا با آرای معتزله درباره حقیقت تکلیف آشنا شدیم، اینک دیدگاه آنان درباره وجه حسن یا فلسفه تکلیف را بازگو می‌کنیم: در این که تکلیف، فعل خداوند است و در فعل خداوند قبح راه ندارد، بلکه همه افعال الهی حسن و نیکو است، سخنی نیست، سخن در وجبه حسن تکلیف است. از نظر متکلمان معتزلی، وجه حسن تکلیف این است که خداوند به واسطه تکلیف، برای انسان شرایطی را فراهم می‌سازد که او می‌تواند نفعی عظیم را به دست آورد. این نفع عظیم همان ثواب و پاداش اخروی است، معتزله نفع‌هایی را که ممکن است خداوند در اختیار بشر قرار

دهد سه گونه دانسته‌اند:

۱. نفعی که ابتدایی و تفضلی است و با آفرینش انسان همراه است، مانند حیات، ادراک و احساس‌ها و قوایی که به وسیله آنها می‌تواند از پدیده‌های طبیعی بهره‌مند گردد. این گونه منافع را «تفضل» می‌گویند.

۲. نفعی که استحقاقی است و در پی آلام و ناگواری‌هایی که با او وارد می‌شود و او مستحق آنها نبوده است، به او اعطا می‌گردد. این گونه منافع را «عوض» یا «اعواض» می‌گویند.

۳. نفعی که جنبه استحقاقی دارد و بر انجام تکلیف الهی مترتب می‌گردد. این گونه منافع را «ثواب» می‌نامند.

عوض و ثواب اگر چه در این که استحقاقی‌اند یکسان‌اند، ولی ثواب با ویژگی تعظیم و تکریم همراه است و خالص و ابدی است. ولی در عوض چنین ویژگی شرط نیست. بنابراین، فلسفه تکلیف از نظر معتزله این است که خداوند

است، پسندیده نیست که بدون آن که انسان شایستگی آن را در خود فراهم آورده باشد، به او اعطا شود، چنان که احترام ویژه عالمان به کسی که از علم و دانش بی بهره است، ناروا می‌باشد، به او اعطا شود، چنان که احترام ویژه عالمان به کسی که از علم و دانش بی بهره است، ناروا می‌باشد. این استحقاق از طریق تکلیف به دست می‌آید. التزام انسان به تکالیف الهی و عمل به آنها شایستگی دریافت پاداش الهی را در او فراهم می‌آورد.

عبد الجبار در دو کتاب: «المغنی» و «شرح الاصول الخمسة» به تبیین این مطلب پرداخته است. در کتاب «المغنی» گفته است: «این مطلب ثابت است که اگر یکی از ما، دیگری را در معرض دست یافتن به مراتب عالیه قرار دهد، کار نیکویی را انجام داده است یعنی کاری کرده که زمینه دست یابی او به آن مراتب بالا فراهم گردد. این کار وی از نظر بایستگی همانند این است که نفع بزرگی را به او برساند، بلکه بزرگ‌ترین نعمت در حق وی به شمار می‌رود. و از طرفی، ثواب نفعی است

انسان را در معرض بهره‌مندی از ثواب که نفعی است خالص، ابدی و با تکریم و تعظیم ویژه به او اعطا می‌شود قسراً می‌دهد. به عبارت دیگر، انسان از طریق حرمت نهادن به تکالیف الهی می‌تواند به کمال مطلوب خود که در ثواب اخروی تبلور می‌یابد دست یازد.

اما این که جایگاه ثواب در آفرینش انسان چیست، و چه رابطه‌ای میان نظام تکلیف (تشریح) و تکوین الهی وجود دارد؟ و به عبارت دیگر، دلیل بر حسن و ضرورت مقرر نمودن پاداش اخروی چیست، تا این که تکلیف به عنوان راهی برای دست یافتن بشر به آن پسندیده و لازم باشد؟ پاسخ این است که چون خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که قابلیت و ظرفیت چنین کمالی (پاداش اخروی) را دارد، اگر هرگز تحقق یافتنی نباشد، یا راهی برای وصول به آن وجود نداشته باشد، نهادن چنین قابلیت در وجود انسان لغو و عبث خواهد بود، که چون قبیح است، در فعل الهی راه ندارد. و از آن جا که ثواب نفعی است که با تعظیم و تکریم ویژه همراه

تکلیف نمی‌تواند به آن برسد، و آن پاداش اخروی است. پاداش، از آن جا که نفعی است که با تعظیم و تکریم همراه است، شایسته نیست که ابتداء و بدون آن که انسان استحقاق آن را در خود فراهم آورده باشد، به وی اعطا شود. چنان که احترام فردی بیگانه همانند احترام پدر، و احترام پدر همانند احترام پیامبر ﷺ پسندیده نخواهد بود، چرا که استحقاق چنین احترام‌هایی در آنها وجود ندارد. *

عبد الجبار، سپس تأکید کرده است که غرض از تکلیف فراهم ساختن زمینه برای دریافت پاداش است، نه این که پاداش به صورت بالفعل برای همه متکلمان حاصل شود. بر این اساس، محروم ماندن کافر از پاداش اخروی، خدشه‌ای بر مطلب یاد شده وارد نمی‌سازد، زیرا زمینه دست یابی به ثواب اخروی برای همه انسان‌هایی که شرایط تکلیف را دارند فراهم است. کافر به سوء اختیار خود از این شرایط بهره نمی‌گیرد. (۲)

استحقاقی که با تعظیم و تکریم همراه است، و اعطای آن به کسی که شایستگی چنین تعظیم و تکریمی را ندارد، شایسته نیست. در این صورت، هرگاه خداوند بخواهد انسان به چنین منزلت والایی دست یازد، پسندیده (بلکه لازم) است که زمینه آن را برای او فراهم سازد، و آن جز تکلیف نیست. (۱)

وی، در کتاب «شرح الاصول الخمسة» در این باره گفته است: «خداوند ما را آفریده، حیات و قدرت به ما عطا کرده، و عقل و شهوت نیز در ما آفریده است. در آفرینش انسان با این ویژگی‌ها غرضی حکیمانه نهفته است. آن غرض یا اغراء به قبیح است (که مقتضای شهوت است) یا تکلیف است (که مقتضای عقل است). اغراء به قبیح نمی‌تواند غرض آفرینش انسان باشد، زیرا قبیح است، و خداوند از قبیح پیراسته است، پس آن غرض جز تکلیف نیست که از طریق آن انسان به مقامی دست یابد که جز از طریق

۱. المغنی، ج ۱۱، ص ۱۳۴.

۲. شرح الاصول الخمسة، ص ۳۴۴-۳۴۵.

و قبح عقلی و متفرعات آن، حسن و
وجوب تکلیف و تشریح الهی تقریر منطقی
و معقولی خواهد داشت.

به عبارت دیگر، در این دستگاه و
نظام کلامی ضرورت دین آسمانی بر دو
شالوده خداشناسی و انسان شناسی استوار
است. شالوده خداشناسی آن اعتقاد به
آفریدگار علیم و حکیم است، و شالوده
انسان شناسی آن دو چیز است:

الف: توانایی عقل انسان در شناخت
اصول معرفت‌های نظری و عملی،
معرفت‌هایی که بر اساس آنها می‌تواند
درباره حکیمانه و غیر حکیمانه بودن افعال
داوری کند. بر این اساس به تکالیف عقلی
دست می‌یازد.

ب: ناتوانی عقل بشر در شناخت
فروع و تفصیل مصالح و مفساد افعال. بر
این اساس تکالیف شرعی (وحیانی) را لازم
می‌شمارد.

آنچه عبدالجبار، درباره فلسفه تکلیف
بیان کرده است، مورد قبول همه متکلمان
معتزلی، بلکه عموم متکلمان عدلیه
می‌باشد. بر این اساس، آنان تکلیف الهی
را به دو گونه عقلی و شرعی (وحیانی)
تقسیم کرده‌اند. افعالی که عقل به صورت
مستقل حسن و قبح آنها را درک می‌کند،
تکالیف عقلی به شمار می‌روند مانند عدل
و ظلم، راستگویی و دروغگویی،
امانت‌داری و خیانت در امانت، وفای به
عهد و پیمان شکنی، و افعالی را که عقل
حسن و قبح آنها را به صورت مستقل درک
نمی‌کند، تکالیف شرعی به شمار می‌روند.
اکثر افعال از این دسته‌اند.

در هر حال، تکلیف و دین الهی بر
جهان‌بینی توحیدی استوار است، یعنی تا
کسی به وجود خداوند به عنوان آفریدگار
علیم و حکیم معتقد نباشد، مسئله تکلیف
و تشریح الهی برای او معنا نخواهد داشت،
با چنین اعتقاد کلامی و با قبول اصل حسن